

کتاب نَحْمِیا

مقدمه

ما می‌توانیم کتاب‌های عزرا و نَحْمِیا را کتاب‌های عودت به وطن و اعمار مجدد بنامیم. کتاب نَحْمِیا بیان ادامهٔ واقعات کتاب عزرا است. نَحْمِیا با اسرائیلی‌ها دیگر به بابل تبعید شده بود. نَحْمِیا با داشتن مقام خوب در دربار پادشاه فارس، بحیث خادم قابل اعتماد و محترم خدمت می‌کرد. وقتی که او از وضع خراب روحانی و مادی وطنش اطلاع یافت، دلش به حال مردم و وطنش بسیار سوخت. پادشاه که از تشویش او اطلاع یافت، او را بحیث والی مقرر کرد و با دادن صلاحیت اعمار مجدد اورشلیم به وطنش فرستاد. زمانیکه عزرا به اورشلیم برگشت، نَحْمِیا هنوز هم در دربار پادشاه فارس خدمت می‌کرد و در حدود ۱۲ سال بعد از عزرا به اورشلیم بازگشت.

با وجودیکه نَحْمِیا با مخالفت‌ها و مشکلات زیاد روبرو شد، اما به قوت دعا، روزه و ایمان به کلام خدای حقیقی، توانست با رهبری کردن درست مردم دیوارهای شهر را در وقت بسیار کم تکمیل نماید.

نَحْمِیا بعد از دوازده سال کار کردن بحیث والی اورشلیم، دوباره به دربار پادشاه فارس رفت و برای مدتی نامعلومی در آنجا ماند. در دوران نبودن نَحْمِیا یکبار دیگر وضع روحانی در اورشلیم سقوط کرد. نَحْمِیا با اجازه پادشاه فارس به اورشلیم برگشت و در راه

بیداری مجدد روحانی مردم خدمت کرد.

فهرست مندرجات:

- مراجعت نَحْمِیا به اورشلیم: فصل ۱ - ۲
- اعمار مجدد دیوارهای اورشلیم: فصل ۳ - ۷
- قرائت تورات خدا و تجدید پیمان: فصل ۸ - ۱۰
- سایر کارروایی‌های نَحْمِیا: فصل ۱۱ - ۱۳

۱ گزارش نَحْمِیا، پسر حَکَلِیا:

نگرانی نَحْمِیا راجع به اورشلیم

در ماه کیسلو، در بیستمین سال سلطنت اُردشیر، هنگامی که در قصر شوش بودم،^۲ یکی از برادران یهودی‌ام بنام حنانی با چند نفر دیگر که تازه از سرزمین یهودا آمده بودند، به دیدنم آمدند. از آن‌ها دربارهٔ وضع کسانی که از تبعید بازگشته بودند و نیز از اوضاع اورشلیم سؤال کردم.^۳ آن‌ها جواب دادند: «آن مردم در بسیار سختی و خواری بسر می‌برند. دیوار شهر هنوز خراب مانده است و دروازه‌های سوخته آن تعمیر نشده‌اند.»^۴ وقتی این خبر را شنیدم، نشستم و گریه کردم.

از شدت غم چند روز لب به غذا نردم و در تمام این مدت در حضور خدای آسمان‌ها مشغول دعا بودم.^۵ در دعا گفتم: «ای خداوند، خدای آسمان‌ها، تو عظیم و با هیبت هستی. تو در انجام عهدهای خود نسبت به کسانی که ترا دوست می‌دارند و از احکام تو اطاعت می‌کنند، وفادار می‌باشی.^{۶-۷} به من نظر کن و دعای مرا که دربارهٔ بندگان، قوم اسرائیل، شب و روز بحضور تو تقدیم

می‌کنم، بشنو. اعتراف می‌کنم که ما به تو گناه کرده ایم! بلی، من و قوم من مرتکب گناه بزرگی شده ایم و از اوامر و احکام تو که توسط بندهات موسی به ما دادی، اطاعت نکرده ایم.^۸ اینک این سخنان خود را که به موسی فرمودی بیاد آور: «اگر گناه کنید شما را در بین اقوام دیگر پراکنده می‌سازم.^۹ اما اگر بسوی من بازگردید و از احکام من اطاعت کنید، حتی اگر در دورترین نقاط جهان به تبعید رفته باشید، شما را به اورشلیم باز می‌گردانم. زیرا اورشلیم، جایی است که برای سکونت خود برگزیده‌ام.»

^{۱۰} ما بندگان تو هستیم؛ همان قومی می‌باشیم که تو با قدرت عظیمت نجات شان دادی.^{۱۱} ای خداوند، دعای مرا و دعای سایر بندگان را که از صمیم دل به تو احترام دارند، بشنو. التماس می‌کنم که چون حالا پیش پادشاه می‌روم، دل او را نرم کنی تا درخواست مرا بپذیرد.»

در آن روزها من ساقی پادشاه بودم.

نَحْمِیا به اورشلیم رفت

^{۱-۲} چهار ماه بعد، یک روز وقتی جام شراب را به دست اُردشیر پادشاه می‌دادم، از من پرسید: «چرا اینقدر غمگینی؟ گمان نمی‌کنم که بیمار باشی، پس حتماً چیزی هست که فکر ترا پریشان ساخته است.» (تا آن روز پادشاه هرگز مرا غمگین ندیده بود.) از این سؤال او بسیار ترسیدم،^۳ ولی در جواب گفتم: «پادشاه تا ابد زنده بماند! وقتی شهری که اجدادم در آن دفن شده‌اند، ویران گردیده و تمام دروازه‌هایش سوخته باشد، من چطور می‌توانم

غمگین نباشم؟»^۴ پادشاه پرسید: «درخواست چیست؟» بعد از آنکه بحضور خدای آسمان‌ها دعا کردم،^۵ جواب دادم: «اگر پادشاه بخواهند و اگر نظر لطف به من داشته باشند، مرا به سرزمین یهودا بفرستند تا شهر اجدادم را دوباره آباد کنم.»

^۶ پادشاه درحالی‌که ملکه در کنار او نشسته بود، با رفتن موافقت کرده پرسید: «سفرت چقدر طول خواهد کشید و چه وقت مراجعت خواهی کرد؟» من هم زمانی را برای بازگشت خود تعیین کردم.

^۷ سپس به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه صلاح بدانند، برای حاکمان منطقه غرب دریای فرات نامه بنویسند و سفارش مرا به آن‌ها بکنند تا اجازه بدهند که از آن منطقه عبور کنم و به سرزمین یهودا برسم.^۸ یک نامه هم برای آساف، مسئول جنگلهای سلطنتی بنویسند و به او امر فرمایند تا برای ساختن مجدد دروازه های قلعه کنار عبادتگاه خدا و دیوار اورشلیم و خانه خودم، به من چوب مورد ضرورت را بدهد.» پادشاه تمام درخواستهای مرا قبول کرد، زیرا دست مهربان خدا بر من بود.

^۹ وقتی به منطقه غرب دریای فرات رسیدم، نامه های پادشاه را به حاکمان آنجا دادم. (این را هم باید اضافه کنم که پادشاه برای حفظ جانم، چند فرمانده سپاه و عده‌ای از سوارکاران نظامی را همراه من فرستاده بود.)^{۱۰} ولی وقتی سَنبَلَط (از اهالی حورون) و طویا (یکی از مأمورین عمونی) از آمدن من اطلاع یافتند، بسیار متأثر شدند، چون دیدند کسی پیدا شده که می‌خواهد به قوم اسرائیل کمک کند.

۱۲-۱۱ من به اورشلیم رفتم و تا سه روز در مورد نقشه‌هایی که خداوند دربارهٔ اورشلیم در سرم نهاده بود با کسی حرف نزد. سپس یک شب، چند نفر را با خود گرفته از شهر خارج شدم. من بر الاغ سوار بودم و دیگران پیاده می‌رفتند. ^{۱۳} از «دروازهٔ دره» خارج شدم و بطرف «چشمهٔ اژدها» و از آنجا تا «دروازهٔ خاکروبه» رفتم و دیوار خراب شدهٔ اورشلیم و دروازه‌های سوختهٔ آن را از نزدیک دیدم. ^{۱۴} سپس به «دروازهٔ چشمه» و «حوض پادشاه» رسیدم، اما الاغ من نتوانست از بین خرابه بگذرد. ^{۱۵} پس بطرف درهٔ قدرون رفتم و از کنار دره، دیوار شهر را بازرسی کردم. بعد از راهی که آمده بودم بازگشتم و از «دروازهٔ دره» داخل شهر شدم.

۱۶ مقامات شهر نفهمیدند که من به کجا و برای چه منظوری بیرون رفته بودم، زیرا تا آن موقع دربارهٔ نقشه‌هایی که کسی چیزی نگفته بودم. یهودیان اعم از کاهنان، رهبران، بزرگان و حتی کسانی که باید در این کار شرکت کنند، از نقشه‌هایی بی‌اطلاع بودند. ^{۱۷} آنگاه به آن‌ها گفتم: «شما خوب می‌دانید که چه بلائی بر سر شهر ما آمده است. شهر ویران شده و دروازه‌هایش سوخته‌اند. بیایید دیوار را دوباره آباد کنیم و خود را از این رسوائی آزاد سازیم!» ^{۱۸} سپس به آن‌ها گفتم که چه گفتگوئی با پادشاه داشته‌ام و چگونه دست خدا در این کار بوده و به من یاری کرده است. آن‌ها جواب دادند: «پس باید دست به کار شویم و دیوار را آباد کنیم!» به این ترتیب، آمادهٔ این کار نیک شدند.

۱۹ ولی وقتی سنبَلَط، طوبیا و جَشَمِ عرب از نقشهٔ ما خبر شدند، ما را مسخره و تحقیر کردند و گفتند: «چه می‌کنید؟ آیا خیال دارید

که علیه پادشاه شورش کنید؟»^{۲۰} من جواب دادم: «خدای آسمان‌ها، ما را که بندگان او هستیم یاری می‌کند تا این دیوار را دوباره آباد کنیم. اما شما حق ندارید که در امور شهر اورشلیم دخالت نمائید، زیرا شما هیچ حقی در ملکیت اورشلیم ندارید و در تاریخ آن سهم نیستید.»

اعمار مجدد دیوار اورشلیم

۳^۱ آنگاه اَلِیاشیب که کاهن اعظم بود به اتفاق کاهنان دیگر، دیوار شهر را تا «برج صد» و «برج حَنَنِیل» دوباره آباد کردند. سپس «دروازه گوسفند» را ساختند و پله‌هایش را به جاهای شان نشان‌دند و آن را تقدیس نمودند.^۲ قسمت دیگر دیوار را اهالی اریحا و حصه بعدی را عده‌ای به سرپرستی زکور (پسر امری) آباد کردند.

۳^۳ پسران هَسناه «دروازه ماهی» را ساختند و تیرها و پله‌هایش را نشان‌دند و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل نمودند.^۴ مریموت (پسر اوریا و نواسه حَقوز) قسمت دیگر را تعمیر کرد. در پهلوی او مَشَلام (پسر بَرکیا و نواسه مِشیزبئیل) و صادوق (پسر بعنه) قسمت بعدی آن را تعمیر نمودند.^۵ اهالی تقوع یک قسمت دیگر دیوار را آباد کردند، اما بزرگان آن‌ها از کارفرمایان اطاعت ننمودند و از کار کردن امتناع ورزیدند.

۶^۶ یوِیاداع (پسر فاسیح) و مَشَلام (پسر بسودیا) «دروازه کهنه» را تعمیر نمودند و تیرها را نصب کردند، پله‌هایش را نشان‌دند و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کردند.^۷ در کنار آن‌ها مَلتِیای جِبعونی،

یادونِ میرونوتی و اهالی جبِعون قسمت بعدی دیوار را تا جای
رهایش حاکم ناحیهٔ غرب دریای فرات تعمیر نمودند.^۸ عزیزیل
(پسر حرّایا) که شغل زرگری داشت، قسمت بعدی را تعمیر کرد.
در کنار او حنیای عطار قسمت دیگر دیوار را آباد کرد. به این
ترتیب، آن‌ها دیوار شهر اورشلیم را تا «دیوار عریض» تعمیر
کردند.

^۹ قسمت بعدی را رفایا (پسر حور) تعمیر نمود. او رئیس بلدیۀ
نصف شهر اورشلیم بود.^{۱۰} یدایا (پسر حرّوماف) قسمت دیگر
دیوار را که نزدیک خانه‌اش بود، تعمیر نمود. قسمت بعدی را
حطوش (پسر حَشَبِنیا) آباد کرد.^{۱۱} ملکیا (پسر حاریم) و حَشوب
(پسر فَحَتِ موآب) برج تنورها و قسمت بعدی دیوار را تعمیر
کردند.^{۱۲} شلوم (پسر هَلوَحیش) و دختران او قسمت بعدی را
ساختند. او رئیس بلدیۀ نصف دیگر شهر اورشلیم بود.

^{۱۳} حانون به اتفاق اهالی زانوح «دروازهٔ دره» را ساخت. پله‌هایش
را نشانند و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد. سپس پنجمصد متر
از دیوار را تا «دروازهٔ خاکروبه» تعمیر نمود.

^{۱۴} ملکیا (پسر رِکاب)، رئیس بلدیۀ بیت‌هَکاریم، «دروازهٔ
خاکروبه» را تعمیر نمود و پله‌هایش را نشانند و قفلها و
پشت‌بندهایش را وصل کرد.

^{۱۵} شلون (پسر کُلحوزه)، رئیس بلدیۀ شهر مِصفه، «دروازهٔ چشمه»
را تعمیر نمود، تیرها و پله‌هایش را نشانند و قفلها و پشت‌بندهایش
را وصل کرد. سپس دیوار را از «حوض سیلوحا» که پهلوئی باغ
پادشاه بود تا زینه‌هائی که به شهر داود می‌رسید، تعمیر کرد.^{۱۶} در

کنار او نَحْمِیا (پسر عزبوق)، رئیسِ بلدیۀ نصفِ شهر بیت‌صور، دیوار را تا مقبرۀ داود و تا مخزن آب و اردوگاه نظامی تعمیر کرد.

^{۱۷} قسمتهای دیگر دیوار توسط این لاویان تعمیر شدند:

رِحوم (پسر بانی) قسمتی از دیوار را تعمیر کرد. حَشَبِیا رئیسِ بلدیۀ نصفِ شهر قَعِیلَه، قسمتِ دیگر دیوار را که در ناحیۀ او واقع بود، آباد نمود. ^{۱۸} در کنار او بَوّای (پسر حیناداد)، رئیسِ بلدیۀ نصفِ دیگر شهر قَعِیلَه، قسمتِ بعدی را تعمیر کرد. ^{۱۹} قسمتِ دیگر دیوار را عازَر (پسر یشوع) که رئیسِ بلدیۀ شهر مِصفَه بود، از مقابلِ اسلحه‌خانه تا کنجِ دیوار تعمیر نمود. ^{۲۰} قسمتِ بعدی را باروک (پسر زبای) از کنجِ دیوار تا دروازۀ خانۀ اَلِیاشِیب، کاهن اعظم، آباد کرد. ^{۲۱} مریموت (پسر اوریّا و نواسۀ هَقوس) قسمتِ بعدی دیوار را از دروازۀ خانۀ اَلِیاشِیب تا انتهای خانۀ اش تعمیر کرد.

^{۲۲} قسمتهای دیگر دیوار توسط این کاهنان تعمیر شدند:

کاهنانی که از حوضۀ اورشلیم بودند، قسمتِ بعدی دیوار را تعمیر کردند. ^{۲۳} بنیامین، حَشوب و عَزْرِیا (پسر مَعَسِیا و نواسۀ عَنّیا) قسمتِ دیگر دیوار را که مقابلِ خانۀ شان قرار داشت، تعمیر نمودند. ^{۲۴} بنوی (پسر حیناداد) قسمتِ دیگر دیوار را، از خانۀ عَزْرِیا تا کنجِ دیوار تعمیر کرد ^{۲۵} و فالال (پسر اوزای) از کنجِ دیوار تا برجِ قصر فوقانی پادشاه را که نزدیکِ حویلیِ زندان است، آباد کرد. قسمتهای بعدی را فدایا (پسر فرعوش) تعمیر نمود. ^{۲۶} خادمانِ عبادتگاهِ خدا که در عوفلِ زندگی می‌کردند، دیوار را از مشرقِ «دروازۀ آب» تا برجِ بیرونی تعمیر کردند.

^{۲۷} اهالی تقوع دیوار را از برج بیرونی تا «دیوار عوفل» آباد کردند.

^{۲۸} عده‌ای از کاهنان نیز قسمتی از دیوار را که از «دروازه اسپ»

شروع می‌شد، تعمیر نمودند؛ هر یک از آن‌ها دیوار مقابل

عبادتگاه خدا را آباد کرد. ^{۲۹} صادق (پسر امیر) دیوار مقابل خانه

خود را تعمیر نمود. قسمت بعدی را شمعیه (پسر شگنیا)، نگهبان

«دروازه شرقی» آباد کرد. ^{۳۰} حنیا (پسر شلمیا) و حانون (پسر

ششم صالاف) قسمت‌های بعدی را ترمیم کردند. مِشلام (پسر

برکیا) دیوار روبروی خانه خود را آباد نمود. ^{۳۱} ملکیا که پیشه

زرگری داشت، قسمت بعدی دیوار را تا خانه های خادمان

عبادتگاه خدا و منازل تاجران که در مقابل «دروازه مفقاد» قرار

داشتند و تا برجی که در کنج دیوار است، تعمیر کرد. ^{۳۲} زرگران و

تاجران بقیه دیوار را تا «دروازه گوسفند» دوباره آباد نمودند.

دسیسه مخالفین خنثی می‌شود

^۱ ^۴ وقتی سنبَلط شنید که ما یهودیان مشغول تعمیر دیوار هستیم،

بشدت خشمگین شد ^۲ و در حضور همراهان و افسران سامری، ما

را مسخره کرده گفت: «این یهودیان بی عقل چه می‌کنند؟ آیا به

این فکر هستند که با تقدیم قربانی می‌توانند در یک روز دیوار را

بسازند؟ آیا می‌توانند از خرابه‌های این شهر سوخته، سنگهایی

برای اعمار مجدد دیوار تهیه کنند؟» ^۳ طوییا که در کنار او ایستاده

بود با تمسخر گفت: «دیوار آنقدر سُست است که حتی اگر یک

روپاه از سر آن عبور کند، خراب می‌شود.»

^۴ آنگاه من دعا کردم: «ای خدای ما، دعای ما را بشنو! ببین که

چگونه ما را مسخره می‌کنند. بگذار هر چه به ما می‌گویند، بر سر

خودشان بیاید. آن‌ها را به سرزمین بیگانه تبعید کن تا مزهٔ اسارت را بچشند.^۵ این بدی آن‌ها را فراموش نکن و گناهان شان را نبخش، زیرا به ما که دیوار را تعمیر می‌کنیم، اهانت کرده‌اند.»

^۶ پس به آبادی دیوار ادامه دادیم و چیزی نگذشت که نصف ارتفاع آن تمام شد، زیرا مردم با اشتیاق زیاد کار می‌کردند.

^۷ وقتی سَنَبَلَط، طوبیا، عَرَبِها، عَمونی‌ها و اَشْدُودِیها شنیدند که کار بسرعت پیش می‌رود و شگافهای دیوار تعمیر می‌شوند، بسیار خشمگین شدند^۸ و توطئه چیدند که به اورشلیم حمله آورند و آشوب برپا نمایند و از پیشرفت کار جلوگیری نمایند.^۹ ما بحضور خدای خود دعا کردیم و برای حفظ جان خود، در شهر نگهبانانی را قرار دادیم تا شب و روز از آن مراقبت کنند.

^{۱۰} از طرف دیگر، کارفرمایان لب به اعتراض گشوده، گفتند: «کارگران خسته شده‌اند. خاک و سنگ آنقدر زیاد است که ما به تنهایی نمی‌توانیم آن‌ها را جمع کنیم و دیوار را تعمیر نمائیم.»

^{۱۱} ضمناً دشمنان ما توطئه می‌چیدند که مخفیانه بر ما هجوم آورند، ما را نابود کنند و از کار ما جلوگیری نمایند.^{۱۲} یهودیانی که در نزدیکی‌های شان زندگی می‌کردند، بارها به ما هشدار دادند که مواظب حملهٔ دشمنان باشیم.^{۱۳} پس، از هر خاندان نگهبانی تعیین کردم و آن‌ها را با شمشیر و نیزه و کمان مجهز ساختم تا در پشت دیوار بایستند و قسمت‌هایی را که در آنجا دیوار هنوز آباد نشده بود، محافظت کنند.

^{۱۴} سپس با در نظر گرفتن موقعیتی که داشتیم، سران قوم و مردم را

جمع کردم و به آن‌ها گفتم: «از کسی نترسید! فراموش نکنید که خداوند، عظیم و با هیبت است. پس بخاطر هموطنان و خانواده خود بجنگید!»^{۱۵} دشمنان ما فهمیدند که ما به دسیسه‌شان پی برده ایم و خدا نقشه آن‌ها را باطل کرده است، پس ما بر سر کار خود بازگشتیم.^{۱۶-۱۷} اما از آن روز به بعد، نصف کارگران کار می‌کردند و نصف دیگر با نیزه و سپر و کمان و زره مسلح شده، پهره می‌دادند. سران قوم از کسانی که مشغول تعمیر دیوار بودند حمایت می‌کردند. حتی کسانی که بار می‌بردند با یک دست کار می‌کردند و با دست دیگر اسلحه حمل می‌نمودند.^{۱۸} هر یک از معماران نیز در حین کار شمشیر به کمر داشت. شخصی که مأمور نواختن زنگ خطر بود، در کنار من ایستاده بود تا در صورت مشاهده خطر، زنگ را بصدا درآورد.^{۱۹} به سران قوم و مردم گفتم: «محل کار ما آنقدر وسیع است که ما بر سر دیوار، در فاصله دور از یکدیگر قرار داریم،^{۲۰} پس هر وقت صدای زنگ خطر را شنیدید، فوراً پیش من جمع شوید. خدای ما برای ما جنگ می‌کند.»

^{۲۱} ما از طلوع تا غروب آفتاب کار می‌کردیم و همیشه نصف مردها پهره می‌دادند.^{۲۲} ضمناً به کارفرمایان و معاونین آن‌ها گفتم که باید شبها در اورشلیم بمانند تا بتوانیم در شب پهره بدهیم و در روز کار کنیم.^{۲۳} در تمام این مدت، همگی لباس خود را به تن داشتیم و همیشه مسلح بودیم. هم من، هم برادرانم، هم مردانم و هم محافظین من، حتی وقتی که برای آب خوردن می‌رفتیم، اسلحه خود را بزمین نمی‌گذاشتیم.

دستگیری نحمیا از فقرا

۵ در این وقت جنجال بزرگی برپا شد. عده‌ای از مردان و زنان از یهودیان هم‌نژاد خود شکایت کردند. ^۲ بعضی از آن‌ها گفتند: «تعداد افراد خانواده ما زیاد است و ما نان کافی نداریم که بخوریم و زنده بمانیم.» ^۳ عده‌ای دیگر می‌گفتند: «ما مجبوریم مزرعه، باغ انگور و حتی خانه خود را به گرو بگذاریم تا بتوانیم گندم تهیه کنیم و از گرسنگی تلف نشویم.» ^۴ برخی دیگر نیز می‌گفتند: «ما پول قرض کرده‌ایم تا مالیات مزرعه و تاکستان خود را به پادشاه بپردازیم.» ^۵ ما هم‌نژاد یهودیان هستیم و فرزندان ما هم مثل فرزندان آن‌ها یهودی‌اند، اما ما مجبوریم که کودکان خود را به بردگی بفروشیم. قبلاً بعضی از دختران خود را فروخته‌ایم و پول نداریم که آن‌ها را پس بخریم، زیرا مزارع و تاکستان‌های ما هم در گرو هستند.»

۶ وقتی این شکایت را شنیدم بسیار خشمگین شدم ^۷ و پس از فکر کردن، رؤسا و بزرگان قوم را سرزنش کرده گفتم: «چرا بر یهودیان هم‌نژاد خود ظلم می‌کنید؟»

بعد عده زیادی را جمع کردم و این یهودیان را به پای میز محاکمه کشیده ^۸ گفتم: «ما تا آنجائی که توانسته‌ایم، یهودیان هم‌نژاد خود را که به اسارت فروخته شده بودند، پس خریده‌ایم. حالا شما آن‌ها را مجبور می‌کنید که خود را به شما بفروشند. آیا جایز است که یک یهودی به برادر یهودی خود فروخته شود؟» آن‌ها برای دفاع از خود جوابی نداشتند.

۹ در ادامه حرف‌هایم گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست! آیا

از خدا نمی‌ترسید؟ چرا می‌خواهید کاری کنید که دشمنان ما، ما را مسخره کنند؟^{۱۰} من و برادران و مردانم به یهودیان هم‌نژاد خود، بدون سود پول و غله قرض می‌دهیم. از شما هم می‌خواهم که از سودخوری دست بردارید.^{۱۱} مزارع، تاکستانها، باغهای زیتون و خانه‌های شان را و هم سودی را که از آنها گرفته‌اید، همین امروز پس بدهید.»^{۱۲} رؤسا و بزرگان جواب دادند: «آنچه گفתי انجام خواهیم داد. املاک شان را به آنها پس خواهیم داد و از آنها چیزی مطالبه نخواهیم کرد.» آنگاه کاهنان را احضار کردم و از رؤسا و بزرگان خواستم در حضور آنها قسم بخورند که این کار را خواهند کرد.^{۱۳} سپس دامن خود را تکان دادم و گفتم: «خدا این چنین شما را از خانه و دارائی تان بتکاند، اگر به قول خود وفا نکنید.» تمام قوم با صدای بلند گفتند: «آمین!» و خداوند را شکر کردند و رؤسا و بزرگان هم به قول خود وفا نمودند.

مروت نِحْمِیا

^{۱۴} ضمناً در طول دوازده سالی که من حاکم یهودا بودم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم سلطنتِ اُردشیر، پادشاه فارس، نه خودم و نه یهودیان هم‌نژادم، از غذای مخصوص حاکمان استفاده نکردیم.^{۱۵} حاکمان قبلی، علاوه بر خوراک و شرابی که از مردم می‌گرفتند، روزانه چهل مثقال نقره هم از آنها مطالبه می‌کردند حتی مأمورین آنها نیز بر مردم ظلم می‌نمودند. اما من هرگز چنین کاری نکردم، زیرا از خدا می‌ترسیدم.^{۱۶} من تمام نیروی خود را صرف ساختن دیوار کردم و مزرعه‌ای برای خود نخریدم. از مأمورینم خواستم که وقت خود را صرف تعمیر دیوار شهر کنند.^{۱۷} از این گذشته، علاوه بر مهمانانی که از اقوام دیگر داشتم، هر

روز یکصد و پنجاه نفر از مردم یهود و بزرگان شان بر سر سفرهٔ من غذا می خوردند.^{۱۸} هر روز یک گاو، شش گوسفند چاق و تعداد زیادی مرغ برای خوراک و هر ده روز یکبار، مقدار زیادی از انواع گوناگون شرابها را تهیه می کردم. با وجود این، هرگز از مردم نخواستم که سهمیهٔ مخصوص را که به حاکمان تعلق داشت، به من بدهند، زیرا بار این مردم بقدر کافی سنگین بود.

^{۱۹} ای خدای من، مرا بیاد آور و بسبب آنچه که برای این قوم کرده ام، مرا برکت بده.

دسیسه علیه نحمیا

۶ ^۱ سَنْبَلَط، طوبیا، جَشَمِ عرب و بقیهٔ دشمنان ما شنیدند که کار ترمیم دیوار رو به اتمام است (هرچند تمام پله های دروازه ها را نشانده بودیم)،^۲ پس سَنْبَلَط و جَشَمِ برای من پیام فرستادند که در یکی از دهاتِ دشتِ اونو به دیدن آنها بروم. اما من پی بردم که می خواهند به من آسیب برسانند.^۳ بنابراین، به آنها این چنین جواب دادم: «من مشغول کار مهمی هستم و نمی توانم از کارم دست بکشم و بدیدن شما بیایم.»^۴ آنها چهار بار برای من همان پیام را فرستادند و من هر بار همان جواب را دادم.

^۵ بار پنجم مأمور سَنْبَلَط با یک نامهٔ سرگشاده پیش من آمد؛ مضمون نامه چنین بود:^۶ «جَشَمِ به من می گوید که بین مردم شایع شده که تو و یهودیان قصد شورش را دارید، و به همین خاطر است که دور شهر اورشلیم دیوار می سازی؛ و بنا به این گزارش، تو می خواهی پادشاه آنها شوی.^۷ از این گذشته انبیائی را هم تعیین

کرده‌ای تا در اورشلیم مردم را دور خود جمع کنند و بگویند که نَحْمِیا پادشاه است. مطمئن باش که این خبرها به گوش اُردشیر پادشاه خواهد رسید. پس بهتر است که پیش من بیائی تا در این مورد با هم مشوره کنیم.»^۸ من جواب دادم: «آنچه که می‌گوئی حقیقت ندارد. اینها ساخته و پرداختهٔ خودت است.»^۹ آن‌ها می‌خواستند با این حرفها ما را بترسانند تا ما از کار دست بکشیم، ولی من دعا کردم تا خدا مرا تقویت کند.

^{۱۰} شِمَعِیَه (پسر دلایا و نواسهٔ مهیتبیل) در خانهٔ خود نشسته و دروازه را بسته بود و من بدیدنش رفتم. وقتی مرا دید، گفت: «باید هرچه زودتر در عبادتگاه مخفی شویم و دروازه‌ها را قفل کنیم، زیرا امشب آن‌ها می‌آیند که ترا بکشند.»^{۱۱} ولی من جواب دادم: «من مردی نیستم که فرار کنم و پنهان شوم. آیا فکر می‌کنید که من برای حفظ جانم داخل عبادتگاه می‌شوم؟ من هرگز این کار را نمی‌کنم.»

^{۱۲-۱۳} بعد فهمیدم که پیام شِمَعِیَه از جانب خدا نبود، بلکه طوییا و سَنبَلَط او را اجیر کرده بودند تا مرا بترسانند و وادار سازند که به عبادتگاه فرار کنم و مرتکب گناه شوم تا بتوانند مرا رسوا کنند.

^{۱۴} آنگاه دعا کردم: «ای خدای من، طوییا و سَنبَلَط را بسزای اعمال شان برسان و هم بیادآور که چگونه نوعدیّه نبیه و سایر انبیاء می‌خواستند مرا بترسانند.»

ختم کار

^{۱۵} سرانجام کار اعمار مجدد دیوار در بیست و پنجم ماه ایلول تمام

شد. این کار پنجاه و دو روز طول کشید.^{۱۶} وقتی دشمنان ما که در سرزمین‌های همسایه ما بودند این را دیدند، رسوا شدند و فهمیدند که این کار با کمک خدای ما تمام شده است.

^{۱۷} در این مدت نامه‌های زیادی بین طوبیا و بزرگان یهودا رد و بدل شد.^{۱۸} در یهودا بسیاری با او همدست شده بودند، زیرا هم خودش داماد شِکِنیا (پسر آره) بود و هم پسرش، یَهُوحانان با دختر مَشَلام (پسر بَرکیا) ازدواج کرده بود.^{۱۹} مردم پیش من از طوبیا تعریف می‌کردند و هرچه که از من می‌شنیدند به او خبر می‌دادند. طوبیا هم برای اینکه مرا بترساند، نامه‌های تهدیدآمیز برایم می‌نوشت.

^۷ پس از آنکه دیوار شهر را ترمیم کردیم، دروازه‌ها را نشاندم و نوازندگان و لایان را بالای کارشان گماشتیم،^۲ مسئولیت اداره شهر اورشلیم را به برادرم حنانی و حنایا سپردم. حنایا قوماندان قلعه نظامی و مردی بسیار صادق بود و در خداترسی کسی به پای او نمی‌رسید.^۳ به آن‌ها هدایت دادم که هر صبح دروازه اورشلیم را بعد از طلوع آفتاب باز کنند و در وقت شب هم نگهبانان پیش از ترک نوبت خود دروازه‌ها را ببندند و قفل کنند. ضمناً گفتم که نگهبانانی را از اهالی اورشلیم تعیین کنند تا پهره بدهند و هر کسی که خانه‌اش نزدیک دیوار است، نگهبان همان قسمت دیوار باشد.^۴ شهر اورشلیم بسیار وسیع بود و جمعیت آن کم، و هنوز خانه‌ها دوباره اعمار نشده بودند.

نامهای کسانی که از تبعید برگشتند

۵ آنگاه خدای من در دلم گذاشت که تمام سران، بزرگان و اهالی شهر را برای ثبت نسب‌نامه‌های شان جمع کنم. نسب‌نامه‌های کسانی را که قبلاً به یهودا بازگشته بودند، در کتابی به این مضمون نوشتم:

۶ عده زیادی از یهودیانی که نبوکدنزر، پادشاه بابل آن‌ها را اسیر کرده و به بابل برده بود، به یهودا و اورشلیم بازگشتند و هر کس به شهر خود رفت. ۷ رهبران یهودیان در این سفر عبارت بودند از: زربابل، یسیوع، نحمیا، عزریا، رعَمیا، نَحمانی، مُردخای، بلشان، مسفارت، بغوای، نحوم و بعنه.

نام خانواده‌های یهودیانی که به وطن بازگشتند و تعداد آن‌ها قرار ذیل است: ۸-۳۸ از خانواده فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو نفر؛ از خانواده شَفَطیا سیصد و هفتاد و دو نفر؛ از خانواده آره ششصد و پنجاه و دو نفر؛ از خانواده فَحَت مواب (اولاده یشوع و یوآب) دو هزار و هشتصد و هجده نفر؛ از خانواده عیلام یکهزار و دویست و پنجاه چهار نفر؛ از خانواده زتو هشتصد و چهل و پنج نفر؛ از خانواده زکی هفتصد و شصت نفر؛ از خانواده بنوی ششصد و چهل و هشت نفر؛ از خانواده بابای ششصد و بیست و هشت نفر؛ از خانواده عزجد دو هزار و سیصد و بیست و دو نفر؛ از خانواده اَدُونیقام ششصد و شصت و هفت نفر؛ از خانواده بغوای دو هزار و شصت و هفت نفر؛ از خانواده عادین ششصد و پنجاه و پنج نفر؛ از خانواده آطیر (اولاده حزقییا) نود و هشت نفر؛ از خانواده حاشوم سیصد و بیست و هشت نفر؛ از خانواده بیسای سیصد و بیست و چهار نفر؛ از خانواده حاریف یکصد و دوازده

نفر؛ از خانواده جبعون نود و پنج نفر.

از شهرهای بیت لحم و نطوفه یکصد و هشتاد و هشت نفر؛ از عناتوت یکصد و بیست و هشت نفر؛ از بیت عزموت چهل و دو نفر؛ از قریه یعاریم، کفیره و بیروت هفتصد و چهل و سه نفر؛ از رامه و جبع ششصد و بیست و یک نفر؛ از مخماس یکصد و بیست و دو نفر؛ از بیت ئیل و عای یکصد و بیست و سه نفر؛ از نبوی دیگر پنجاه و دو نفر؛ از عیلام یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار نفر؛ از حاریم سیصد و بیست نفر؛ از اریحا سیصد و چهل و پنج نفر؛ از لود، حادید و اونو هفتصد و بیست و یک نفر؛ از سناعه سه هزار و نهصد و سی نفر.

۳۹-۴۲ تعداد کاهنانی که به وطن بازگشتند اینها هستند: از خانواده یدعیا (اولاده یشوع) نهصد و هفتاد و سه نفر؛ از خانواده امیر یکهزار و پنجاه و دو نفر؛ از خانواده فشحور یکهزار و دو صد و چهل و هفت نفر؛ از خانواده حاریم یکهزار و هفده نفر.

۴۳-۴۵ تعداد لایوانی که به وطن بازگشتند اینها بودند: از خانواده های یشوع و قدمی ئیل (اولاده هودویا) هفتاد و چهار نفر؛ خوانندگان و نوازندگان عبادتگاه (اولاده آساف) یکصد و چهل و هشت نفر؛ نگهبانان عبادتگاه (اولاده شلوم، آطیر، طلمون، عقوب، حطیطه و شوبای) یکصد و سی و هشت نفر.

۴۶-۵۶ خادمان عبادتگاه که به وطن بازگشتند از این خانواده ها بودند: صیحه، حسوفا، تباعوت، قیروس، سیعا، فادون، لبانه، حجابّه، شلمای، حانان، جدیل، جاحر، رایه، رزین، نقودا، جزام، عزه، فاسیح، بیسای، معونیم، نفیشسیم، بقبوق، حقوما، حرحور،

بَزَلِیت، مَحِیدَا، حَرَشَا، بَرْقُوس، سِیسِرَا، تَامَح، نَصِیح و حَطِیفَا.

۵۷-۵۹ این افراد نیز که از اولادۀ خادمان سلیمان پادشاه بودند به وطن بازگشتند: سوطای، صوفرت، فریدا، یعله، درقون، جدیل، شِفَطِیَا، حَطِیل، فُوخَرَت حَظَبَیْم و آمون.

۶۰ خادمان عبادتگاه و اولادۀ خادمان سلیمان پادشاه، مجموعاً سیصد و نود و دو نفر بودند.

۶۱ در این هنگام گروه دیگری از تِل مِلح، تِل حَرَشَا، کِروِب، اَدُون و امیر به اورشلیم و سایر شهرهای یهودا بازگشتند. آن‌ها نمی‌توانستند از طریق نسب‌نامه‌های خود ثابت کنند که اسرائیلی هستند. ۶۲ اینها از خانواده‌های دَلایَا، طوبیا و نقودا بودند که مجموعاً ششصد و چهل و دو نفر می‌شدند.

۶۳ خاندان‌های زیر که از گروه کاهنان بودند نتوانستند مدارک لازم را برای اثبات نسب خود به کاهنان پیدا کنند: حَبایَا، هَقوس، و بَرزِلای (که با یکی از دختران بَرزِلای جِلعادی ازدواج کرده بود و نام فامیل خسر خود را هم انتخاب کرده بود). ۶۴ اما چون آن‌ها نتوانستند از طریق نسب‌نامه‌های خود ثابت کنند که اولادۀ کاهنان هستند، از مقام کهنانت برطرف شدند. ۶۵ حاکم یهودیان به آن‌ها اجازه نداد که از قربانی‌های سهم کاهنان بخورند تا اینکه بوسیلهٔ اوریم و تُمیم از طرف خداوند معلوم شود که آیا آن‌ها واقعاً اولادۀ کاهنان هستند یا نه.

۶۶-۶۷ پس مجموعاً چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر به

سرزمین یهودا برگشتند. علاوه بر این تعداد، هفت هزار و سیصد و

سی و هفت غلام و کنیز، دوصد و چهل و پنج نوازندهٔ مرد و زن نیز به وطن بازگشتند. ^{۶۸-۶۹} آن‌ها هفتصد و سی و شش اسپ، دوصد و چهل و پنج قاطر، چهارصد و سی و پنج شتر و شش هزار و هفتصد و بیست الاغ را با خود آوردند.

^{۷۰-۷۲} برخی از مردم برای اعمار مجدد عبادتگاه هدایا تقدیم کردند. حاکم یهودیان در حدود هشت و نیم کیلوگرام طلا، پنجاه عدد جام و پنجصد و سی دست لباس برای کاهنان هدیه کرد. سران قوم نیز یکصد و شصت و هشت کیلوگرام طلا و یکهزار و دوصد و پنجاه کیلوگرام نقره و بقیهٔ قوم یکصد و شصت و هشت کیلوگرام طلا، یکصد و چهل کیلوگرام نقره و شصت و هفت دست لباس برای کاهنان تقدیم کردند.

^{۷۳} پس کاهنان، لویان، نگهبانان، خوانندگان، نوازندگان، خادمان خانهٔ خدا و بقیهٔ قوم به یهودا آمدند و تا ماه هفتم در شهرهای خود ساکن شدند.

عزرا کتاب تورات را برای مردم می خواند

^۱ **۸** در روز اول ماه هفتم، تمام قوم اسرائیل به اورشلیم آمدند و در میدانِ مقابل «دروازهٔ آب» جمع شدند و از عزرای عالم خواستند تا کتاب توراتِ موسی را که خداوند به قوم اسرائیل عطا فرموده بود، بیاورد و بخواند.

^{۲-۵} پس عزرا تورات موسی را آورد و بالای یک منبر چوبی که برای این کار ساخته شده بود، رفت تا در موقع خواندن همه بتوانند او را ببینند. بعد در میدانِ مقابل «دروازهٔ آب» ایستاد و

وقتی کتاب را باز کرد، همه به احترام آن بر پا ایستادند. او از صبح وقت تا ظهر از کتاب تورات خواند. تمام مردان و زنان و کودکانی که در سِنی بودند که می توانستند بفهمند، با دقت گوش می دادند. در سمت راست او مَتتیا، شِمَع، عَنایا، اوریا، حَلقییا، مَعسیا و در طرف چپ او فَدایا، میثائیل، ملکیا، حاشوم، حَشَبَدانه، زکریا و مَشَلام ایستاده بودند.

عِزرا گفت: «سپاس بر خداوند، خدای عظیم!» و تمام قوم دستهای خود را بالا کرده در جواب گفتند: «آمین، آمین!» و رو به خاک افتاده خداوند را پرستش کردند.

۷-۸ سپس تمام قوم بر پا ایستادند و لاویان کتاب تورات را برای آن ها خوانده و تفسیر کردند تا مردم آن را بفهمند. این لاویان عبارت بودند از: یشوع، بانی، شریا، یامین، عَقوب، شَبَتای، هودویا، مَعسیا، قَلیطا، عَزریا، یُوزاباد، حَنان و فَلَایا. ۹ وقتی مردم مطالب تورات را شنیدند، گریه کردند.

پس عِزرای کاهن و نَحِمیا که حاکم بود و لاویان که تورات را تفسیر می کردند، به مردم گفتند: «در چنین روزی نباید گریه کنید، زیرا امروز روز مقدسِ خداوند، خدای شما است. ۱۰ بروید و خوراکیهای لذیذ بخورید و شربت ها بنوشید و به هر کسی که ندارد، حق و حصه او را بدهید. چون امروز برای خداوند، خدای ما روز مقدس است. پس غمگین نباشید، زیرا خوشی خداوند، قوت شما است!»

۱۱ لاویان هم مردم را آرام ساختند و گفتند: «امروز یک روز مقدس است، پس گریه نکنید و غمگین نباشید.» ۱۲ مردم رفتند،

خوردند و نوشیدند، خوراک به فقرا فرستادند و خوشی کردند، زیرا کلام خدا را که برای شان خوانده شده بود، فهمیده بودند.

عید سایبانها

^{۱۳} روز بعد، بزرگان خانواده‌ها با کاهنان و لایویان پیش عزرا جمع شدند تا مطالب تورات را از او بشنوند. ^{۱۴} وقتی تورات خوانده شد، آن‌ها متوجه شدند که خداوند به موسی فرموده بود: «قوم اسرائیل در مدتی که عید ماه هفتم را جشن می‌گیرند، باید در سایبانها زندگی کنند.» ^{۱۵} و تأکید شده بود که در تمام شهرهای اسرائیل و شهر اورشلیم اعلام شود که مردم به کوهها بروند و شاخه‌های درخت زیتون، چنار، خرما و سایر درختان سایه‌دار را بیاورند و مطابق هدایتی که به آن‌ها داده شده، از آن‌ها سایبانها بسازند.

^{۱۶} پس قوم اسرائیل رفتند شاخه‌های درخت را آوردند و روی بام و در حویلی خود، در حویلی عبادتگاه، در میدان «دروازه آب» و در میدان «دروازه افرایم» سایبانها ساختند. ^{۱۷} تمام کسانی که از تبعید برگشته بودند، در مدت هفت روز عید، در سایبانهایی که ساخته بودند، بسر بردند. آن‌ها بی‌نهایت خوشحال بودند، زیرا از زمان یوشع پسر نون تا آن روز، این مراسم رعایت نشده بود. ^{۱۸} در مدت هفت روز جشن، عزرا هر روز از کتاب تورات می‌خواند. روز هشتم، مطابق امر موسی، محفل را با دعا و عبادت پایان رساندند.

مردم به گناهان خود اعتراف می کنند

۹^۱ در روز بیست و چهارم همان ماه، تمام قوم اسرائیل جمع شدند تا روزه بگیرند.^۲ آن‌ها لباس ماتم بر تن داشتند و بر سر خود خاک ریخته بودند. قوم اسرائیل که خود را از تمام بیگانگان جدا کرده بودند، ایستادند و به گناهان خود و اجداد خود اعتراف نمودند.^۳ در حدود سه ساعت از تورات خداوند، خدای شان با صدای بلند برای آن‌ها خوانده شد و سه ساعت دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و همگی خداوند، خدای خود را پرستش نمودند.^۴ سپس یک عده از لاویان بنام های یشوع، بانی، قدمی ئیل، شَبْنیا، بونی، شَرَبیا، بانی و کنانی بر منبر لاویان ایستاده با صدای بلند بحضور خداوند، خدای خود دعا کردند.

۵^۵ آنگاه یشوع، قدمی ئیل، بانی، حَشَبْنیا، شَرَبیا، هودویا، شَبْنیا و فَتَحیا که همگی از جمله لاویان بودند، با این کلمات مردم را در دعا هدایت کردند:

«برخیزید و خداوند خدای خود را که از ازل تا ابد باقی است، ستایش کنید!»

سپاس بر نام پُر جلال تو که بالاتر از تمام تمجیدهای ما است.
۶^۶ تو یگانه خداوند هستی. آسمان‌ها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و بحر و موجودات آن‌ها را تو بوجود آوردی؛ تو به همه اینها حیات بخشیدی. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجده می کنند.^۷ ای خداوند، تو همان خدائی هستی که ابرام را برگزیدی، او را از شهر اور کلدانیان بیرون آوردی و نام او را به ابراهیم تبدیل کردی.^۸ او به تو وفادار بود و تو با او پیمان بستى و به او وعده دادی که

سرزمین کنعانیان، حِتیان، اُمُوریان، فِرزیان، یبوسیان و جَرجاشیان را به او و اولادهٔ او ببخشی. تو به قول خود عمل کردی، زیرا تو وفادار هستی.

^۹ تو رنج و سختی اجداد ما را در مصر دیدی و آه و نالهٔ آن‌ها را در کنار بحیرهٔ احمر شنیدی. ^{۱۰} معجزات بزرگی به فرعون و مأمورین و تمام مردم سرزمینش نشان دادی، زیرا می‌دیدید که چگونه مصری‌ها بر اجداد ما ظلم می‌کردند. بخاطر این معجزات، شهرت یافتی و شهرتت تا به امروز باقی است. ^{۱۱} بحر را شگافتی و از بین آب، راهی را برای عبور قوم برگزیدهٔ خود آماده ساختی و دشمنانی را که آن‌ها را تعقیب می‌نمودند در بحر انداختی و آن‌ها مثل سنگ به اعماق بحر رفتند و غرق شدند. ^{۱۲} در روز، با ستون ابر و در شب، با ستون آتش، اجداد ما را در راهی که می‌بایست بروند، هدایت کردی.

^{۱۳} تو بر کوه سینا نزول فرمودی و از آسمان با آن‌ها صحبت کردی و قوانین درست و احکام صحیح به آن‌ها بخشیدی. ^{۱۴} توسط موسی شریعت را به آن‌ها دادی و روز مقدس سبّت را عطا کردی. ^{۱۵} وقتی گرسنه شدند، تو از آسمان به آن‌ها نان دادی، وقتی تشنه شدند، از صخره به آن‌ها آب نوشاندی. به آن‌ها گفتی به سرزمینی که قسم خورده بودی به آن‌ها بدهی، داخل شوند و آن را به تصرف خود بیاورند. ^{۱۶} اما اجداد ما متکبر و خودسر بودند و نخواستند که از احکام تو اطاعت کنند. ^{۱۷} آن‌ها نه تنها به اوامر تو گوش ندادند و معجزاتی را که برای آن‌ها کرده بودی فراموش نمودند، بلکه متمرّد شدند و پیشوایی برای خود انتخاب کردند تا دوباره به مصر، سرزمین غلامی برگردند. اما تو خدای بخشنده و رحیم و

مهربان هستی؛ تو پُر از محبت می باشی و زود خشمگین نمی شوی.
به همین سبب آن‌ها را ترک نکردی.^{۱۸} با اینکه با ساختن بت
گوساله به تو اهانت نمودند و گفتند: «این خدای ما است که ما را
از مصر بیرون آورد.» آن‌ها به هر گناهی دست زدند،^{۱۹} اما تو
بخاطر رحمت عظیمت آن‌ها را در بیابان رها نکردی و ستون ابر
را که هر روز آن‌ها را هدایت می کرد و نیز ستون آتش را که هر
شب راه را به آن‌ها نشان می داد، از آن‌ها دور نساختی.^{۲۰} روح
مهربان خود را فرستادی تا آن‌ها را تعلیم بدهد. برای رفع گرسنگی
نان آسمانی را به آن‌ها دادی و برای رفع تشنگی آب به آن‌ها
بخشیدی.^{۲۱} مدت چهل سال در بیابان از آن‌ها نگهداری کردی
بطوری که هرگز به چیزی محتاج نشدند؛ نه لباس‌های شان کهنه
شد و نه پاهای شان ورم کرد.

^{۲۲} به آن‌ها کمک کردی تا اقوام دیگر را شکست بدهند و ممالک
شان را تصرف کرده سرحدات خود را وسیع سازند. آن‌ها سرزمین
حِشِبون را از سیحون پادشاه و سرزمین باشان را از عوج پادشاه
گرفتند.^{۲۳} جمعیت آن‌ها را به اندازه ستارگان آسمان زیاد کردی و
آن‌ها را به سرزمینی آوردی که به اجداد شان وعده داده بودی.
^{۲۴} آن‌ها به سرزمین کنعان داخل شدند و تو اهالی آنجا را مغلوب
آن‌ها ساختی تا هر طوری که بخواهند با پادشاه و مردم آنجا رفتار
نمایند.^{۲۵} قوم برگزیده تو شهرهای مستحکم و زمین‌های
حاصلخیز را اشغال کردند. خانه‌هایی را که پُر از اشیای نفیس
بودند برای خود گرفتند. چاه‌های آب، باغ‌های انگور و زیتون و
درختان میوه‌دار را تصرف کردند. همگی خوردند و سیر شدند و
از نعمتهای بیحد تو برخوردار گردیدند.

^{۲۶} اما آن‌ها باز هم نافرمانی کردند و علیه تو بغاوت نمودند. به احکام تو توجه نکردند و انبیای ترا که می‌کوشیدند آن‌ها را بسوی تو بازگردانند، کشتند و به این ترتیب، به تو اهانت نمودند. ^{۲۷} پس تو نیز کاری کردی که در جنگ با دشمنان اسیر شوند و دشمنان بر آن‌ها ظلم کنند. اما وقتی از ظلم دشمن پیش تو ناله و زاری کردند، تو از آسمان دعای آن‌ها را شنیدی و بخاطر رحمت عظیم خود رهبرانی را فرستادی تا آن‌ها را از چنگ دشمن نجات دهند. ^{۲۸} اما وقتی از امنیت برخوردار شدند، باز گناه کردند. آنگاه تو به دشمنان اجازه دادی که بر آن‌ها تسلط یابند. با اینهم، وقتی آن‌ها بسوی تو بازگشتند و پیش تو زاری کردند، از آسمان به ناله و زاری آن‌ها گوش دادی و با رحمت عظیم خود آن‌ها را بارها نجات بخشیدی. ^{۲۹} به آن‌ها هشدار دادی تا از احکام تو اطاعت کنند، اما بجای اطاعت از احکام حیات بخش تو، با تکبر و خودخواهی از تو روگردان شدند و احکام ترا زیر پا گذاشتند. ^{۳۰} سالها با آن‌ها مدارا کردی و بوسیله روح خود توسط انبیاء به آن‌ها هشدار دادی، ولی آن‌ها توجه نکردند. پس دوباره به اقوام دیگر اجازه دادی که بر آن‌ها مسلط شوند. ^{۳۱} ولی باز بخاطر رحمت عظیم خود آن‌ها را بکلی از بین نبردی و ترک نگفتی، زیرا تو خدای رحیم و مهربان هستی.

^{۳۲} حالا ای خدای ما، ای خدای عظیم و قادر و با هیبت که به وعده‌های پُر از رحمت خود وفا می‌کنی، این همه سختی و رنجی را که کشیده‌ایم نباید در نظر تو ناچیز بیاید. از زمانی که پادشاهان آشور بر ما پیروز شدند تا به امروز، بلاهای زیادی بر ما، بر پادشاهان ما، بر بزرگان ما، بر کاهنان ما، بر انبیاء و بر اجداد ما نازل شده است. ^{۳۳} تو عادل هستی و هر بار که ما را مجازات

کرده‌ای، ما مستحق بوده ایم، زیرا ما گناه کرده‌ایم.^{۳۴} پادشاهان، سران قوم، کاهنان و اجداد ما از احکام تو اطاعت نکردند و به هُشدارهای تو گوش ندادند.^{۳۵} در سرزمین وسیع و حاصلخیزی که به آن‌ها دادی از نعمتهای فراوان تو برخوردار شدند، اما ترا پرستش نکردند و از اعمال زشت خود دست نکشیدند.

^{۳۶} ولی حالا در این سرزمین حاصلخیزی که به اجداد ما دادی تا از نعمتهای آن برخوردار شویم، غلامان هستیم.^{۳۷} محصول این زمین نصیب پادشاهانی می‌شود که تو بخاطر گناهان ما آن‌ها را بر ما مسلط ساخته‌ای. آن‌ها هر طوری که می‌خواهند بر جان و مال ما حکومت می‌کنند و ما در سختی و زحمت شدیدی گرفتار هستیم.^{۳۸} با توجه به این اوضاع، اینک ای خداوند، ما با تو یک پیمان ناگستنی می‌بندیم تا تو را خدمت کنیم و سران قوم ما همراه با لاویان و کاهنان این پیمان را مَهر می‌کنند.»

مردم پیمان را امضاء می‌کنند

۱۰ ^۱ نِجْمِیای حاکم، اولین کسی بود که این پیمان را امضاء کرد. بعد از او زِدْقِیه، سپس این اشخاص آن را امضاء کردند:

^{۲-۸} کاهنان: سَرایا، عَزْرِیا، ارمیا، فَشْحور، اَمْرِیا، مَلْکیا، حَطوش، شَبْنِیا، مَلوک، حاریم، مریموت، عوبدیا، دانیال، جنِتون، باروک، مَشْلام، اَپِیا، میامین، مَعزِیا، بِلْجای، شِمَعِیه.

^{۹-۱۳} لاویان: یشوع (پسر اَزْنِیا)، بنوی (پسر حیناداد)، قَدَمی ثیل، شَبْنِیا، هودویا و قَلِیْطَا، فَلَایا، حانان، میخا، رِحوب، حَشْبِیا، زکور، شَرَبِیا، شَبْنِیا، هودویا، بانِی، بِنینو.

سران قوم: فرعوش، فَحَت مواب، عیلام، زتو، بانی، بونی، عزجد، بیای، اَدُونیا، بَغوای، عادین، عاتیر، حَزقیّا، عزور، هودویا، حاشوم، بیسای، حاریف، عَناتوت، نیبای، مَجفیعاش، مَشلام، حَزیر، مِشیزبئیل، صادوق، یدوع، فلتیا، حانان، عَنایا، هوشع، حَننیا، حَشوب، هَلوحیش، فِلحا، شوبیق، رِحوم، حَشَبنا، مَعسیا، اخیا، حانان، عانان، ملوک، حاریم و بعنه.

متن پیمان

۲۸ ما مردم اسرائیل، کاهنان، لاویان، نگهبانان، سرایندگان، خادمان عبادتگاه و تمام کسانی که با زنان، پسران و دختران بالغ خویش که با اطاعت از تورات خدا، خود را از اقوام بیگانه جدا کرده‌ایم،
 ۲۹ به این وسیله با خویشاوندان و سران قوم خود متحد شده قسم می‌خوریم که از احکام خدا که توسط بنده‌اش، موسی به ما داده شد، اطاعت کنیم؛ و اگر از احکام و اوامر او سرپیچی کنیم، لعنت خدا بر ما باد.

۳۰ قول می‌دهیم که نه دختران خود را به پسران غیر یهودی بدهیم و نه بگذاریم که پسران ما با دختران غیر یهودی ازدواج کنند.
 ۳۱ همچنین قول می‌دهیم که اگر اقوام بیگانه در روز سَبَت یا یکی از روزهای مقدس دیگر بخواهند به ما غله یا چیز دیگری بفروشند، از آن‌ها نخریم و هر هفت سال یک بار چیزی در زمین نکاریم و قرض‌های خود را ببخشیم. ۳۲ عهد می‌کنیم که هر سال هر یک از ما یک سوم مثقال نقره برای مخارج عبادتگاه تقدیم کنیم. ۳۳ یعنی برای نان مقدس، هدیهٔ آردی و قربانیهای سوختنی روزانه، قربانیهای روزهای سَبَت، جشنهای ماه نو، جشنهای

سالانه، هدایای مقدس دیگر، قربانی گناه برای کفاره قوم اسرائیل و برای تمام خدمات عبادتگاه خدای ما.

^{۳۴} ما کاهنان، لاویان و مردم قول می دهیم که مطابق امر تورات، هیزم مورد نیاز قربانگاه عبادتگاه خداوند، خدای خود را تهیه کنیم و هر سال قرعه خواهیم انداخت تا معلوم شود که کدام قبیله باید این کار را انجام بدهد. ^{۳۵} قول می دهیم که محصول نو غله و میوه خود را هر سال به عبادتگاه بیاوریم. ^{۳۶} قول می دهیم که پسران اولباری و همچنین اولباری های گله و رمه خود را مطابق هدایت تورات به عبادتگاه خدای خود بیاوریم و به دست کاهنانی که در آنجا خدمت می کنند، بسپاریم.

^{۳۷} همچنین قول می دهیم خمیری را که از محصول نو غله تهیه می کنیم، همراه با محصول نو انواع میوه ها و شراب تازه و روغن زیتون خود به کاهنانی که در عبادتگاه خدا مؤظف هستند، بدهیم. ما یکدهم د تمام محصولات زمین خود را به لاویانی که در دهات ما مسئول جمع آوری هدایا هستند، بدهیم. ^{۳۸} در وقت جمع آوری ده فیصد، کاهنی (که از اولاده هارون است) همراه لاویان خواهد بود و لاویان یکدهم ده فیصدها را به خانه خدای ما می آورند و در آنجا ذخیره می کنند. ^{۳۹} ما مردم اسرائیل و لاویان، این هدایای غله، شراب تازه و روغن زیتون را به عبادتگاه خدا می آوریم و در اطقهای که وسایل خانه خدا نگهداری می شوند و کاهنان، نگهبانان و سرایندگان در آنجا زندگی می کنند، انبار می کنیم. قول می دهیم که از خانه خدا غافل نشویم.

جمعیت شهر افزایش می یابد

۱۱ رهبران قوم در شهر مقدس اورشلیم ساکن شدند. از سایر مردم نیز یکدهم به قید قرعه انتخاب شدند تا در اورشلیم سکونت اختیار کنند و بقیه در شهرهای دیگر سکونت گزیدند.^۲ ضمناً کسانی که داوطلبانه به اورشلیم می آمدند تا در آنجا زندگی کنند، مورد ستایش مردم قرار می گرفتند.^۳ سایر مردم همراه با عده ای از کاهنان، لاویان، خادمان عبادتگاه و اولاده خادمان سلیمان پادشاه، در املاک پدری خود در شهرهای دیگر یهودا باقی ماندند.

اینست نامهای رهبران قوم که در شهر اورشلیم ساکن شدند:

۴-۶ از قبیله یهودا: عتایا (عتایا پسر عزیا، عزیا پسر زکریا، زکریا پسر امریا، امریا پسر شفطیا، شفطیا پسر مهللئیل و مهللئیل از اولاده فارص بود)؛ معسیا (معسیا پسر باروک، باروک پسر کلحوزه، کلحوزه پسر حزیا، حزیا پسر عدایا، عدایا پسر یویاریب، یویاریب پسر زکریا و زکریا پسر شیلونی بود). مجموعاً چهارصد و شصت و هشت نفر از بزرگان اولاده فارص در اورشلیم زندگی می کردند.

۷-۹ از قبیله بنیامین: سلو (سلو پسر مشلام، مشلام پسر یوعید، یوعید پسر فدایا، فدایا پسر قولایا، قولایا پسر معسیا، معسیا پسر ایتیئیل و ایتیئیل پسر اشعیا بود)؛ و بعد از سلو، جبای و سلای. مجموعاً نهصد و بیست و هشت نفر از قبیله بنیامین در اورشلیم زندگی می کردند. سرکرده آنها یوئیل پسر زکری و معاون او یهودا پسر هسنواه بود.

۱۴-۱۰ از کاهنان: یَدَعیا (پسر یُواریب) و یاکین؛ سَرایا (سَرایا پسر حَلِقیا، حَلِقیا پسر مَثَلام، مَثَلام پسر صادوق، صادوق پسر مِرایوت و مِرایوت پسر اَخِیْطُوب کاهن اعظم بود). افراد این خاندان مجموعاً هشتصد و بیست و دو نفر بودند و در عبادتگاه خدمت می‌کردند. عدایا (عدایا پسر یِروحم، یِروحم پسر فَلَلیا، فَلَلیا پسر اَمصی، اَمصی پسر زِکَریا، زِکَریا پسر فَشحور و فَشحور پسر مَلکیا بود). افراد این خاندان جمعاً دوصد و چهل و دو نفر بودند و بعنوان سرکردگان خاندانها محسوب می‌شدند. عَمشِیسای (عَمشِیسای پسر عَزْرئیل، عَزْرئیل پسر اَخزای، اَخزای پسر مِثْلِیموت و مِثْلِیموت پسر اِمیر بود). افراد این خاندان یکصد و بیست و هشت نفر بودند و همگی آنها جنگجویان شجاعی بودند. آنها زیر نظر زَبَدی نیل (پسر هجدولیم) خدمت می‌کردند.

۱۷-۱۵ از لاویان: شِمَعِیه (شِمَعِیه پسر حَشُوب، حَشُوب پسر عزریقام، عزریقام پسر حَشَبیا و حَشَبیا پسر بونی بود)؛ شَبتای و یُوزاباد (این دو نفر از سران لاویان بودند و کارهای خارج از عبادتگاه را انجام می‌دادند)؛ مَتَنیا (مَتَنیا پسر میکا، میکا پسر زَبَدی و زَبَدی پسر آساف بود). او سرکرده سراینندگان عبادتگاه بود و مراسم عبادت را رهبری می‌کرد؛ بَقَبُقیَا (معاون مَتَنیا)؛ عَبدَا (عَبدَا پسر شَموع، شَموع پسر جِلال و جِلال پسر یدوتون بود).
۱۸ رویهم رفته دوصد و هشتاد و چهار لاوی در شهر مقدس اورشلیم زندگی می‌کردند.

۱۹ از نگهبانان: عَقُوب، طَلْمون و خویشاوندان آنها که جمعاً یکصد و هفتاد و دو نفر بودند.

۲۰ سایر کاهنان و لاویان و بقیه قوم اسرائیل در املاک آبائی خود

در شهرهای دیگر یهودا ماندند.^{۲۱} خادمان عبادتگاه (که سرکرده آنها صیحا و جشفا بودند) در قسمتی از شهر اورشلیم بنام عوفل زندگی می‌کردند.

^{۲۲} سرکرده لایوان اورشلیم که در عبادتگاه خدمت می‌کردند، عزی بود. (عزی پسر بانی، بانی پسر حشیا، حشیا پسر متنیا، متنیا پسر میکا و میکا از اولاده آساف بود. سرایندگان عبادتگاه از خاندان آساف بودند).^{۲۳} خدمت روزانه دسته سرایندگان طبق مقرراتی که از طرف دربار وضع شده بود، تعیین می‌شد.^{۲۴} فتحیا (پسر مشیزبیل، از اولاده زرح پسر یهودا) نماینده مردم اسرائیل در دربار پادشاه فارس بود.

اهالی سایر شهرها

^{۲۵-۳۰} شهرها و دهات دیگری که مردم یهودا در آنها زندگی می‌کردند، عبارت بودند از: قریه اربع، دیبون، یقبصی تیل و دهات اطراف آنها؛ یسوع، مولاده، بیت فالط، حزرشوعل، بشرشبع و دهات اطراف آن؛ صقلغ، مکونه و دهات اطراف آن؛ عین رمون، زرع، یرموت، زانوح، عدلام و دهات اطراف آنها؛ لاکیش و نواحی اطراف آن، عزیزه و دهات اطراف آن. به این ترتیب، مردم یهودا در ناحیه بین بشرشبع و دره هِنوم زندگی می‌کردند.

^{۳۱-۳۵} اهالی قبیله بنیامین در این شهرها سکونت داشتند: جبج، مخماس، عیا، بیت تیل و دهات اطراف آن؛ عناتوت، نوب، عننیا، حاصور، رامه، جتایم، حادید، زبیم، نبلاط، لود، اونو و دره صنعتگران.^{۳۶} بعضی از لایوان که در سرزمین یهودا بودند، به سرزمین بنیامین فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند.

نامهای کاهنان و لاویان

۱۲^۱ این است نامهای کاهنان و لاویانی که همراه زُرُبابل (پسر شِلْتیئیل) و یشوع به اورشلیم آمدند:

۲-۷ از کاهنان: سَرایا، ارمیا، عِزرا، اَمَریا، مَلوک، حطوش، شِکِنیا، رِحوم، مریموت، عِدو، جِنْتون، اَبیا، مِیامین، مَعَدیا، بِلجَه، شِمَعیه، یُویاریب، یَدَعیا، سَلو، عاموق، حَلِقیا و یَدَعیا. این اشخاص در زمان یشوع از رهبران کاهنان بودند.

۸ از لاویان: این لاویان دسته اول سرایندگان را رهبری می کردند: یشوع، بنوی، قَدَمی ئیل، شَرَبیا، یهودا و مَتَنیا. ^۹ بَقَبُقیّا، عُنّی و همراهان شان در مقابل آن دسته برای عبادت می ایستادند و می سرائیدند.

فرزندان یشوع، کاهن اعظم

۱۰-۱۱ یشوع پدر یُویا قِیم، یُویا قِیم پدر اَلِیاشیب، اَلِیاشیب پدر یُویا دِاع، یُویا دِاع پدر یُوناتان و یُوناتان پدر یدوع بود.

سران خاندانهای کاهنان

۱۲-۲۱ اینها سران خاندانهای کاهنان بودند که در زمان یُویا قِیم، کاهن اعظم خدمت می کردند: کاهن مرایا از خاندان سَرایا؛ حَنّیا از ارمیا؛ مَشَلام از عِزرا؛ یَهُوحانان از اَمَریا؛ یُوناتان از مَلوک؛ یوسف از شَبَنیا؛ عَدنا از حاریم؛ حَلقای از مِریوت؛ زِکریا از عِدو؛ مَشَلام از جِنْتون؛ زِکری از اَبیا؛ فِلطای از مِنیامین و موعَدیا؛

شَموع از بلجای؛ یهُوناتان از شَمعیه؛ مَتَنای از یُویاریب؛ عزی از یَدَعیا؛ قَلای از سَلای؛ عِبِر از عاموق؛ حَشَبیا از حَلقیا؛ نَتئیل از یَدَعیا.

فهرست خانواده های کاهنان و لاویان

^{۲۲} هنگامی که الیاشیب، یهویداع، یوحانان و یدوع، کاهن اعظم بودند، نامهای رؤسای خانواده های کاهنان و لاویان ثبت شده بود. این ثبت نام در زمان سلطنت داریوش شاهنشاه پارس، به اتمام رسید. ^{۲۳} البته نامهای سران لاویان تا زمان یوحانان پسر الیاشیب در دفاتر رسمی ثبت شدند.

تعیین وظایف در عبادتگاه خدا

^{۲۴} لاویان به سرپرستی حَشَبیا، شَرَبیا و یشوع (پسر قدمی ئیل) و همراهان شان به چند دسته تقسیم می شدند و مطابق فرمان داود، مرد خدا، هر بار دو دسته در مقابل هم می ایستادند و سرودهای شکرانگی را در جواب یکدیگر می خواندند.

^{۲۵} نگهبانان عبادتگاه که از خزانه های عبادتگاه محافظت می کردند، عبارت بودند از: مَتَنیا، بَقَبُقیّا، عوبَدیا، مَشَلّام، طَلْمون و عَقوب. ^{۲۶} اینها کسانی بودند که در زمان یُویاقیم (پسر یشوع، نواسه یُوصاداق)، نَحِمیای حاکم و عِزرای معلم و کاهن انجام وظیفه می دادند.

نَحِمیا دیوار شهر را تبرک می کند

^{۲۷} هنگام تبرک دیوار اورشلیم، تمام لایوان از سراسر یهودا به اورشلیم آمدند تا با سرودهای شکرانگی همراه با نوای دایره و چنگ و رباب، جشن بگیرند و دیوار شهر را تبرک نمایند. ^{۲۸-}

^{۲۹} دسته سرایندگان لایوان از آبادی‌های اطراف اورشلیم که در آنجا برای خود دهکده‌هایی ساخته بودند، یعنی از دهات نطوفا، بیت جلیجال، جبّ و عزموت به اورشلیم آمدند. ^{۳۰} کاهنان و لایوان اول خود شان طهارت کردند، بعد قوم و در آخر دروازه‌ها و دیوار شهر را تطهیر نمودند.

^{۳۱} من بزرگان یهودا را بر سر دیوار بردم و آن‌ها را به دو دسته تقسیم کردم، تا از جهت مخالف یکدیگر، شهر را دور بزنند و در حین دور زدن در سپاس خدا بسرایند.

گروه اول از طرف راست بالای دیوار راه رفتند و بطرف «دروازه خاکروبه» براه افتادند. ^{۳۲} هوشعیا در پشت سر سرایندگان حرکت می‌کرد و پشت سر او نیز نصف بزرگان یهودا قرار داشتند.

^{۳۳} همراهان دیگر این گروه عبارت بودند از: عزریا، عَزرا، مَسْلام، ^{۳۴} یَهُودا، بنیامین، شِمعیه، ارمیا، ^{۳۵} و همچنین کاهنانی که شیپور می‌نواختند، زِکریا (زِکریا پسر یوناتان، یوناتان پسر شِمعیه، شِمعیه پسر مَتّیا، مَتّیا پسر میکایا، میکایا پسر زکور و زکور پسر آساف بود)، ^{۳۶} و خویشاوندان او شِمعیه، عَزرائیل، مِلّای، جِلّای، ماعای، نتنئیل، یهودا و حَنانی آلات موسیقی‌ای را با خود داشتند که داود، مرد خدا، تعیین کرده بود. عِزرای کاهن رهبری این گروه را بعهدہ داشت. ^{۳۷} وقتی آن‌ها به «دروازه چشمه» رسیدند، از زینه‌ای که به شهر قدیمی داود منتهی می‌شد بالا رفتند و از قصر داود گذشته به دیوار «دروازه آب» که در سمت شرقی شهر بود،

^{۳۸} گروه دوم نیز سرود خوانان از طرف دیگر براه افتادند. من هم همراه آنها بودم. ما از «برج تنور» گذشتیم و به «دیوار عریض» رسیدیم. ^{۳۹} سپس از بالای «دروازهٔ افرایم»، «دروازهٔ کهنه»، «دروازهٔ ماهی»، «برج حنّیئل» و «برج صد» گذشتیم تا به «دروازهٔ گوسفند» رسیدیم. سرانجام در کنار دروازه‌ای که به عبادتگاه بازمی‌شد، ایستادیم.

^{۴۰-۴۱} به این ترتیب، این دو گروه در حالیکه سرود می‌خواندند، وارد عبادتگاه شدند. کاهنانِ همراه من که شیپور می‌نواختند عبارت بودند از: الیاقیم، معسیا، منیامین، میکایا، الیوعینای، زکریا و حنیا. ^{۴۲} دستهٔ سراینندگان هم اینها بودند: معسیا، شمعیه، العازار، عزی، یوحانان، ملکیا، عیلام و عازر. اینها به سرپرستی یزرحیا با صدای بلند سرود می‌خواندند.

^{۴۳} در آن روز، قربانی‌های زیادی تقدیم کردند و مردم با زنان و فرزندان خود شادمان بودند، زیرا خدا قلب آنها را سرشار از خوشی کرده بود. صدای خوشی و هلهلهٔ اهالی اورشلیم از فاصلهٔ دور شنیده می‌شد!

مقررات عبادت در عبادتگاه

^{۴۴} در آن روز، عده‌ای تعیین شدند تا مسئول جمع‌آوری هدایا، ده فیصدی‌ها و میوهٔ نو محصولات باشند. آنها می‌بایست هدایا و محصولات را که طبق امر تورات، سهم کاهنان و لاویان بودند، از مزارع جمع‌آوری کنند. اهالی یهودا از خدمت کاهنان و لاویان

خوشحال بودند،^{۴۵} زیرا آن‌ها مراسم تطهیر و سایر وظایفی را که خدا تعیین کرده بود، بجا می‌آوردند و دسته‌سرایندگان و محافظین نیز مطابق هدایتی که داود و پسرش، سلیمان داده بود، با آن‌ها کمک می‌کردند.^{۴۶} (از زمان قدیم، یعنی از زمان داود و آساف برای دسته‌سرایندگان، سردسته تعیین شده بود تا آن‌ها را در خواندن سرودهای شکرگزاری و ستایش رهبری کنند.)^{۴۷} پس در زمان زربابل و نحمیا، مردم اسرائیل برای دسته‌سرایندگان، محافظین و لاویان هر روز بصورت مرتب خوراک می‌آوردند. لاویان هم از آنچه که می‌گرفتند سهم کاهنان را به آن‌ها می‌دادند.

قوم اسرائیل خود را از اقوام بیگانه جدا می‌کند

۱۳^۱ در همان روز، وقتی تورات موسی برای قوم اسرائیل خوانده شد، این مطلب را در آن یافتند که عمونیان و موآبیان هرگز نباید وارد جماعت قوم برگزیده خدا شوند.^۲ این امر بخاطر آن بود که آن‌ها با نان و آب از مردم اسرائیل استقبال نکردند، بلکه بلعام را اجیر نمودند تا آن‌ها را لعنت کند، اما خدای ما لعنت او را به برکت تبدیل کرد.^۳ وقتی این قسمت خوانده شد، قوم اسرائیل افراد بیگانه را از جماعت خود جدا ساختند.

اصلاحات نحمیا

^۴ آلیاشیب کاهن که تحویلدار تحویلخانه‌های عبادتگاه و دوست صمیمی طوبیا بود،^۵ یکی از اطاقهای بزرگ تحویلخانه را به طوبیا داده بود. این اطاق قبلاً تحویلخانه هدایای آردی، خوشبوئی دود کردنی، ظروف عبادتگاه، ده فیصد غله، شراب و روغن زیتون

بود. این هدایا متعلق به لاویان، دستهٔ سراینندگان و محافظین بود. هدایای مخصوص کاهنان هم در این اطاق نگهداری می‌شد.

^۶ در این موقع من در اورشلیم نبودم، زیرا در سال سی و دوم سلطنت اُردشیر، پادشاه فارس، که بر بابل حکومت می‌کرد، من پیش او رفته بودم. پس از مدتی دوباره از او اجازه خواستم تا به اورشلیم بازگردم.^۷ وقتی به اورشلیم رسیدم و از این کار زشت آلیاشیب باخبر شدم که در عبادتگاه برای طوییا اطاقی فراهم کرده بود،^۸ بسیار خشمگین شدم و اسباب و لوازم او را از اطاق بیرون انداختم.^۹ سپس امر کردم که اطاق را تطهیر کنند و ظروف عبادتگاه، هدایای آردی و خوشبوئی‌های دود کردنی را به آنجا بازگردانند.

^{۱۰} ضمناً فهمیدم که دستهٔ سراینندگان عبادتگاه و سایر لاویان اورشلیم را ترک گفته به مزارع خود برگشته بودند، زیرا مردم سهم شان را به آن‌ها نمی‌دادند.^{۱۱} پس بزرگان قوم را سرزنش کرده گفتم: «چرا از عبادتگاه غافل مانده اید؟» بعد تمام لاویان را جمع کرده آن‌ها را دوباره در عبادتگاه مؤظف ساختم.^{۱۲} آنگاه قوم اسرائیل بار دیگر ده فیصد غله، شراب و روغن زیتون خود را در تحویلخانه‌ها آوردند.^{۱۳} سپس شلمیای کاهن، فدایای لاوی و صادق را که معلمین مذهبی بودند، مأمور محافظت تحویلخانه‌ها تعیین کردم، و حانان (پسر زکور، نواسهٔ متنیا) را هم معاون آن‌ها مقرر نمودم. زیرا همهٔ این اشخاص مورد اعتماد مردم بودند و مسئولیت آن‌ها، توزیع سهمیه بین لاویان بود.

^{۱۴} ای خدای من، کارهای مرا بیاد آور و خدماتی را که برای عبادتگاه تو کرده‌ام، محو مساز.

^{۱۵} در آن روزها در یهودا عده‌ای را دیدم که در روز سبت در چرخشت‌ها انگور می‌فشرده و بعضی‌ها غله، شراب، انگور، انجیر و چیزهای دیگر را بر الاغ بار می‌کردند تا به اورشلیم ببرند و بفروشند. پس به آن‌ها اخطار دادم که در روز سبت این کار را نکنند. ^{۱۶} یک عده از اهالی صور هم که در اورشلیم سکونت داشتند، در روز سبت ماهی و اموال گوناگون می‌آوردند و به قوم اسرائیل در اورشلیم می‌فروختند. ^{۱۷} آنگاه بزرگان یهودا را سرزنش کرده گفتم: «این چه کار زشتی است که انجام می‌دهید؟ چرا روز سبت را بیحرمت می‌سازید؟ ^{۱۸} آیا برای همین کار نبود که خدا اجداد تان را مجازات کرد و این شهر را ویران نمود؟ حالا خود شما هم روز سبت را بیحرمت می‌کنید و باعث می‌شوید که غضب خدا بر اسرائیل زیاد گردد.»

^{۱۹} سپس امر کردم که دروازه‌های شهر اورشلیم را از شروع شام سبت تا ختم روز آن باز نکنند. چند نفر از افراد خود را فرستادم تا دم دروازه‌ها پهره بدهند و نگذارند که کسی در روز سبت چیزی برای فروش به شهر بیاورد. ^{۲۰} تاجران و فروشندگان یکی دوبار در خارج شهر اورشلیم شب را بسر بردند. ^{۲۱} ولی من آن‌ها را تهدید کرده گفتم: «اینجا چه می‌کنید؟ چرا پشت دیوار شب را بسر می‌برید؟ اگر یک بار دیگر این کار را بکنید، مجبورم که از زور کار بگیرم.» از آن روز به بعد، دیگر در روزهای سبت نیامدند. ^{۲۲} بعد به لاویان امر کردم که طهارت کنند و دم دروازه‌ها پهره بدهند تا تقدس روز سبت حفظ شود.

ای خدای من، این کار مرا بیاد آور و بر حسب رحمت بی‌پایانت بر من ترحم فرما.

^{۲۳} در آن روزها عده‌ای از یهودیان را دیدم که از بین اقوام
آشدودیان، موابی‌ها و عمونیان برای خود زن گرفته بودند ^{۲۴} و
نصف فرزندان شان به زبان آشدودی یا سایر زبانها صحبت
می‌کردند، اما زبان ما را نمی‌فهمیدند. ^{۲۵} پس با آن‌ها دعوا نموده،
ایشان را ملامت کردم. بعضی از ایشان را زدم و موی سرشان را
کندم و در حضور خدا قسم دادم که نگذارند که فرزندان شان با
مردم غیر یهودی ازدواج کنند. ^{۲۶} بعد گفتم: «آیا این همان گناهی
نیست که سلیمان پادشاه مرتکب شد؟ سلیمان در بین پادشاهان
جهان بی‌نظیر بود. خدا او را دوست می‌داشت و او را پادشاه تمام
اسرائیل ساخت، اما باوجود این، همسران بیگانه سلیمان، او را
بسوی بت پرستی کشانیدند. ^{۲۷} حالا که شما برای خود زنان بیگانه
گرفته و به خدای خود خیانت کرده‌اید، خیال می‌کنید که ما این
شرارت شما را تحمل خواهیم کرد؟»

^{۲۸} یکی از پسران یهویداع (پسر الیاشیب کاهن اعظم) با دختر
سَنبَلَط حورونی ازدواج کرده بود، پس مجبور شدم او را از
اورشلیم بیرون کنم.

^{۲۹} ای خدای من، کارهای آن‌ها را فراموش نکن، زیرا به مقام
کاهنی و عهد و پیمان کاهنان و لاویان توهین کرده‌اند.

^{۳۰} پس قوم برگزیده خدا را از بیگانگان جدا کردم و برای کاهنان و
لاویان وظیفه تعیین نمودم تا هر کس بداند که چه باید بکند.
^{۳۱} ترتیبی دادم تا به موقع برای قربانگاه هیزم بیاورند و میوه نو
محصولات را جمع‌آوری کنند.

ای خدای من، مرا بیاد آور و برکت بده.

